

تاریخ ایران پر از مردان و زنانی است که در عرصه‌های مختلف علمی سرآمد روزگار بودند و علم و هنر مدیریت هم از این قاعده مستثنی نیست.

مدیریت در فرهنگ ایران زمین

دکتر محمد ابراهیم محبوب *



ویل دورانت در کتاب درس‌های تاریخ می‌نویسد: «برای کسانی که تاریخ را تنها نه به عنوان یادآوری عبرت‌آمیز حماقت‌ها و جنایت‌های انسان، بلکه به صورت یادنامه شوق‌انگیز انسان‌های آفریننده نیز می‌خوانند، گذشته، تاریخ خانه نومیدی و هراس نیست، سرزمین پهناور اندیشه است که در آن هزاران قدیس، دولتمرد، مخترع، دانشمند، شاعر، هنرمند، موسیقیدان، عاشق و فیلسوف، هنوز زنده‌اند، سخن می‌گویند، تعلیم می‌دهند، نگارگری می‌کنند و ترانه می‌پردازند. کامروا کسی است که پیش از مرگ تا جایی که می‌تواند از میراث تمدن خوشه بچیند و آن را به فرزندان خود نیز برساند».

همین تاریخ‌شناس در جای دیگری می‌نویسد، در بیش از ۲۵۰۰ سال تاریخ مکتوب و مدون، تنها در کمتر از ۲۷۰ سال آن بشریت جنگی به خود ندیده است. بدین ترتیب باید بپذیریم بسا چیزها را (چه خوب و چه بد) از جنگ آموخته ایم، دانش و هنر مدیریت و رهبری نیز بیشتر در میدان‌ها و اتاق‌های جنگ ساخته و پرداخته شده است تا در کشتزارها و کارخانه‌ها و حتی دانشگاه‌ها، کاربرد واژگانی چون مأموریت، استراتژی، تاکتیک، هدف، رقابت، چیرگی بر حریف، مبارزه و مانند این‌ها در ادبیات مدیریت، خود به نوعی بیانگر همین حقیقت است. دکتر پیتر کوزلوفسکی، استاد فلسفه دانشگاه آمستردام، در سخنرانی خود در کنگره جهانی انجمن بین‌المللی اقتصاد و اخلاق کسب و کار که در جولای ۲۰۰۷ در کیپ تاون آفریقای جنوبی برگزار شد، می‌گوید: هدف اصلی مدیریت، مدیریت بر خویش و مدیریت بر دیگران است و این موضوعی است که در کانون اخلاق فلسفی و فلسفه سیاسی قرار دارد.

مدیریت همان حکومت است، بدون قدرت سیاسی، فرمان‌روایی است بدون توسل به قدرت سیاسی یا دینی. وجاهت مدیریت، نه سنتی است نه رضایتی، بلکه عملکردی است. عملکرد مدیریت نشان خواهد داد که برای مدیریت شوندگان سود داشته است یا زیان».

* دکترای دینامیک سیستم‌ها از دانشگاه اتوا کانادا



شهاب‌الدین سهروردی

ما با درون اندیشی درست می‌توانیم بیم اشتباه و تراژدی را کاهش دهیم.

پیتر سنگه نیز در مقاله «در ستایش مدیران ناکامل» با تأکید بر معرفت‌مدیر می‌نویسد: «پس از شش سال پژوهش درباره این موضوع، به سازوکاری برای گسترش رهبری در سراسر سازمان رسیده‌ایم. این سازوکار مرکب از چهار فرایند است: آشنایی، آمیزش، ژرف‌نگری و نویابی. فرایند آشنایی، شناخت و تشریح بافتاری است که سازمان و کارکنانش در آن سرگرم کار هستند. رهبر چیره‌دست در این زمینه، می‌تواند زود چم و خم هر وضعی را دریابد و آن را برای دیگران بازگو کند. فرایند دوم یعنی آمیزش، این است که رهبر بتواند با پرس و جو (گوش‌جان سپردن به گفته‌های دیگران) هم‌زبانی (بیان دیدگاه‌های خویش) و پیوندی (شبکه‌ای از دوستان که بتوانند وی را در رسیدن به هدف‌هایش یاری دهند) با دیگران روابط استوار برقرار سازد. مهارت سوم، یعنی ژرف‌نگری، نگارش تصویری زنده و پویا از آینده است که نشان می‌دهد مجموعه سازمان دنبال‌پدید آوردن چیست، مهارت نویابی هم به معنای یافتن راه‌های نو برای رسیدن به دورنمایی است که سازمان برای رسیدن به آن گام بر می‌دارد.»

سخن‌دکتر کوزلوفسکی، سخن افلاطون را به یاد می‌آورد. وی معتقد بود تا آن‌گاه که فیلسوفان پادشاه و پادشاهان فیلسوف نشوند ملت آسوده نخواهد شد. این‌که قدرت و خرد باید در هم تنیده باشند از دیرباز فکر و آرزوی نوع بشر بوده است.

در فلسفه غرب، پررنگ‌ترین اشاره‌ای که به این موضوع شده در جمهوریت افلاطون است. نظریه پرآوازه «فیلسوف-پادشاه» از آن اوست که قدرت را به درآمیختن با خرد فرا می‌خواند. وی پافشاری دارد که دارنده قدرت سیاسی باید دارای خرد، دوراندیشی و هوشیاری و در یک کلمه فیلسوف باشد. فیلسوف در لغت یعنی «عاشق خرد» به سخن دیگر، خردمند بودن حاکم، کفایت نمی‌کند. او باید به خرد عشق بورزد. پس باید کیفیت و قدرت درک عشق و به کار بستن آن نیز در وی باشد.

این معنا را به شکل‌های گوناگون در نوشته‌ها و گفته‌های متفکران امروزی کسب و کار مانند پیتر دراگر، وارن بنیس، جان کاتر، جوزف بادارکو، رابرت کارو، پیتر سنگه، رابرت کوپین، هاوارد گارنر و دیگر صاحبان فکر و پژوهشگران رشته مدیریت می‌یابیم. در فرهنگ باستانی ایران، رد این معنا را در واژه «خرد» می‌توانیم پیدا کنیم. در کلیله و دمنه، در مرزبان‌نامه، در شاهنامه، در سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی و سیاست‌نامه‌های دیگران، در تاریخ‌ها، در گلستان و بوستان سعدی، در نصیحت‌الملوک امام محمد غزالی، در چهارمقاله نظامی‌عروسی سمرقندی، در اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی و بسیاری کتب و رساله‌های دیگر، برای پادشاه و دولتمردان (مدیران دولتی) این معنا واجب و لازم شمرده شده است. شکل فلسفی و نظام یافته این معنا را نیز می‌توانیم در حکمت اشراق شهاب‌الدین سهروردی بخوانیم. در این نوشته کوتاه به نمونه‌هایی از این سخنان اشاره‌ای داریم و در پایان از یک نمونه مدیر ایرانی دارای این ویژگی یاد می‌کنیم.

جوزف بادارکو، استاد رشته اخلاق مدیریت در دانشگاه هاروارد در مقاله «رهبری در ادبیات» ضمن بررسی و نقد آثار ادبی کسانی چون جوزف کنراد، سوفوکلس و آرتور میلیر، گفتار دکتر کوزلوفسکی را بازتاب می‌دهد و می‌نویسد: «رهبران اگر می‌خواهند کامیاب شوند باید درباره خودشان بیشتر بیاموزند. اگر می‌خواهید راه بیفتید و دنیا را عوض کنید و راهنمای دیگران باشید باید نخست به درون خویش بنگرید تا ببینید آیا آمادگی رهبر شدن دارید یا نه. باید ببینید تا چه حد می‌توانید مدیر خوبی برای خودتان باشید. این کار وقت می‌برد و برای عملگرایان کاری سترگ می‌نماید. وانگهی شاید از آنچه (در درون خویش) می‌بینید خوششان نیاید، درست است که به گفته سوفوکلس، رهبران در کمند انسانیت ناقص خویش هستند، اما همو می‌گوید





خانواده باشد خواه یک بنگاه در فهرست فورچون پانصد». وارن بنیس نیز در مقاله «کوره‌های مدیریت» بر معرفت و بر راستی و درستی و بر زیرنظر داشتن کامل اوضاع تأکید دارد و آن را به نوعی نیروی جادویی تعبیر می‌کند که مدیر به کمک آن سررشته کارها را به دست می‌گیرد و کاری که بلابگرد و او نیرومندتر از همیشه از مهلکه به در آید. او این قدرت را خمیر مایه اصلی رهبران واقعی بر می‌شمرد.

چنان‌که در آغاز سخن گفته آمد، به نظر می‌رسد این نیروی جادویی که وارن بنیس می‌گوید و آن اخلاق که در نوشته جوزف بادارکو و بزرگان دیگر می‌خوانیم، در فرهنگ ایرانی همان «خرد» است که به ویژه در شاهنامه بسی به آن اشاره شده و شکل والا و متعالی آن یعنی «فره ایزدی» را باید مدیران یعنی شاه داشته باشد. شرح واضح‌تر را می‌توانیم در فرهنگ دهخدا ببینیم. در این فرهنگ به نقل از برهان قاطع فرهنگ ناظم الاطبا ذیل واژه فره ایزدی نوشته شده: «نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلائق فایز (چیره) می‌شود که به وسیله آن قادر شوند به ریاست و حرفه‌ها و صنعت‌ها، و از این نور آن چه خاص است به پادشاهان عالم و عادل تعلق گیرد».

می‌بینیم که در فرهنگ ایرانی، برابر آن چه دهخدا به نقل از گذشتگان می‌نویسد، نور ایزدی است که موجب می‌شود فرد بتواند ریاست کند، در حرفه‌ای استاد شود یا صنعتی را بچرخاند، بازتاب خاص این نور را نیز باید در پادشاهان «عالم» و «عادل» پیدا کنیم و در شاهنامه، پیوسته بر خبر داشتن و دادگر بودن پادشاه و سردار و رهبر سیاسی تأکید شده است. برای نمونه در جایی از زبان یکی از شخصیت‌ها می‌خوانیم:

زمن بگذرد فره ایزدی

گر آیم به کژی و نابخردی

پس فره ایزدی باید خردمندی و راستی و درستی باشد، این همان چیزی است که افلاطون برای پادشاهان لازم می‌داند، کوزلوفسکی برای مدیران و فرهنگ دهخدا به نقل از پیشینیان برای رئیس‌ان و حرفه‌ای‌ها و صنعتگران. امام محمد غزالی در نصیحت الملوک می‌نویسد: «فره ایزدی بدان که شانزده چیز است. خرد و دانش و تیزهوشی و دریافت هر چیزی و صورت تمام، و فرهنگ و سواری و زین افزار کار بستن و مردانگی، با دلیری و آهستگی و نیک خوئی و داد دادن ضعیف از قوی و گشاده دستی و مهتری نمودن و احتمال و مدارا به جای آوردن و تدبیر در کارها و اخبار بسیار خواندن و سیرالملوک نگاه داشتن و بر رسیدن از کارهای ملوک پیشین زیرا که این جهان باقی مانده دولت پیشینگان است که پادشاهی کردند و برفتند و هر کس به نام خویش یادگاری ماندند».

بیهوده نیست که شمس الدین محمد حافظ می‌گوید:

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال نیم شب از پیر می فروش
گفتا نگفتی است سخن گرچه محرمی درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش

در فرهنگ ایرانی، نور ایزدی است که موجب می‌شود فرد بتواند ریاست کند، در حرفه‌ای استاد شود یا صنعتی را بچرخاند، بازتاب خاص این نور را نیز باید در پادشاهان «عالم» و «عادل» پیدا کنیم. در شاهنامه، پیوسته بر خبر داشتن و دادگر بودن پادشاه و سردار و رهبر سیاسی تأکید شده است.

چنان‌که پیداست، معرفت به خویشتن و به محیط، دست‌مایه اصلی سخن بادارکو و سنگه است. دانسته‌های رهبر (و هرکس دیگری) از ورود به فرایند شناخت آغاز می‌شود و از کنجکاوای کردن و با خویش و با دیگران گفت و شنود داشتن. همتای این گفتار را نزدیک به هزار سال پیش از قلم خواجه نظام الملک وزیر خردمند و فیلسوف ملکشاه سلجوقی در فصل هیجدهم کتاب سیرالملوک می‌خوانیم: «واجب است بر پادشاه از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن و اندک و بسیار آن چه رود بدانستن، اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری (کوچک شماری) و ستم کاری حمل کنند و گویند: فساد و درازدستی که در مملکت می‌رود یا پادشاه می‌داند یا نمی‌داند. اگر می‌داند و آن را منع نمی‌کند آن است که هم چون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است و اگر نمی‌داند پس غافل است و کم دان و این هر دو معنا نه نیک است».

خواجه در فصل سیزدهم نیز به همین معنا اشاره می‌کند و حکایت بسیار شیرین عضدالدوله دیلمی و قاضی ظالم را نمونه می‌آورد و باز برای تأکید به داستان دیگری از سلطان محمود و یک قاضی دزد دیگر اشاره دارد. او پیوسته بر گردآوری اطلاعات تأکید می‌کند. در فصل سوم، پادشاه را فرا می‌خواند به این که بی میانجی از مردم خبر بگیرد. در فصل هفتم، از شاه می‌خواهد پیوسته از احوال قاضی و خطیب و محتسب آگاه باشد: «باید که احوال قاضیان مملکت یگان یگان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست‌تر باشد او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و دیگری را که شایسته باشد بنشانند». در ادامه هم می‌نویسد: «چون حاکمی به جهل یا به طمع یا به قصد، امضای حکمی کند بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم بد را معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن».

می‌بینیم خواجه همکاران را مسئول می‌داند و اعلام می‌دارد اگر یکی از قضات حقی را (حتی به جهل) ناحق کرد، دیگران نباید سکوت کنند. این سخن خواجه گفتار مولیر نمایش‌نامه نویس پراوازه قرن هفدهم فرانسه را به یاد می‌آورد که گفته بود: «ما نه تنها برای کارهایی که انجام می‌دهیم، بلکه برای کارهایی که انجام نمی‌دهیم نیز باید پاسخگو باشیم» دکتر هاوارد گاردنر نیز در مقاله «پندارنیک» به این نکته چنین پرداخته است: «رویاری با آدم نادرست کار آسانی نیست، ولی برای داشتن یک سازمان کارآزم است، خواه این سازمان

بسا فرمانروایان که خواسته‌اند به زور این مطلب را در گوش عوام فرو کنند که هر کس پادشاه شد دارای فره ایزدی بوده که پادشاه شده، حال آن که من وارون این ادعا را از سخن فردوسی برداشت می‌کنم. سخن آن بزرگوار این است که برای مدیریت خرد لازم است که به شکل فره ایزدی (یا همان نور خداوند) بر دل مدیر می‌تابد. فردی که دارای این ویژگی باشد، با خودش و با دیگران (همه انسان‌ها و موجودات) به داد و دهش رفتار خواهد کرد. این معنا در کلام فردوسی آشکار است: فریدون فرخ فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود به داد و دهش یافت این نیکوی تو داد و دهش کن فریدون تویی

در شاهنامه نیز خرد تنها به معنای عقل نیست و معانی فراوانی برای آن آمده است از جمله:
خرد دارد پیر بسیار نام

رساند خرد پادشاه را به کام

یکی مهر خوانند دیگر وفا

خرد دور شد درد ماند و جفا

زبان آوری راستی خواندش

بلند اختری زیرکی دانش

گهی بردبار و گهی رازدار

که باشد سخن نزد او پایدار

پراکنده این است نام خرد

از اندازه‌ها نام او بگذرد

تو چیزی مدان کز خرد برترست

خرد بر همه نیکوی‌ها سراسر

خرد جوید آکنده راز جهان

که چشم سر ما نبیند نهان

خرد هم چنین با دانش در هم تنیده است و این را در

سراسر شاهنامه می‌توان دید از جمله:

خرد همچو آب است و دانش زمین

بدان کلین جدا و آن جدا نیست زین



می‌بینیم فردوسی خرد را از همه چیز بالاتر می‌داند و بیهوده نیست که در آغاز شاهنامه هم بی درنگ پس از ستایش خداوند به بزرگ داشت خرد می‌پردازد. پس کسی که می‌خواهد فرادست دیگران باشد باید دارای آن کیفیتی باشد که از همه چیز بالاتر و والاتر است. شادروان دکتر شاهرخ مسکوب معتقد است شاهنامه را از دیدگاهی می‌توان چون «خردنامه» و «دادنامه» نگریست و آن را حمایت نبرد خردمندان دادگر با بی‌خردان بیدادگر دانست. وی در آخرین کتابش «ارمغان مور - جستاری در شاهنامه» می‌نویسد: «خرد در پادشاه ذاتی نیست. ای بسا پادشاهان بی‌خرد که بر جهان و جان خود ستم کردند. اما آنان که خردمندند خویشتکارند و خویشتکاری پادشاه دادورزیدن است. شهریاران دادگر به سبب خویشتکاری از فره (که موهبتی ایزدی و از آن فرمانروایان است) برخوردار و در نتیجه بختیارند، مانند فریدون و کیخسرو و چون بیداد کنند نه با خردند و نه بختیار، مانند جمشید و کاووس»



رهبران اصیل پیوسته چشم به مقصد دارند، اما هرگز مبدأ خویش را از یاد نمی‌برند. رهبران اصیل در عین هماهنگی کامل با محیط، برای درک خواسته‌ها و نگرانی‌های پیروان، به شم درونی خویش که حاصل تجربیات (گاه تلخ) آنان است رومی آورند.

راب کافی به همین گوهر ذاتی اعتقاد دارد. وی در مقاله «مدیریت اصالت: پارادوکس رهبری» می‌نویسد: «اصالت فقط با پروردن به دست نمی‌آید، بلکه بازتاب دقیقی است از گوهر ذاتی رهبر و همین است که نمی‌توان ادای رهبری را درآورد، اما رهبران بزرگ می‌دانند کدام هنگام، در برابر کدام کسان، کدام جنبه از شخصیت خویش را بنمایانند. یعنی توان آن را دارند که خود را با وضع موجود و خواست پیروان وفق دهند بی آن که هویت خویش را در این فرایند از دست دهند. رهبران اصیل پیوسته چشم به مقصد دارند، اما هرگز مبدأ خویش را از یاد نمی‌برند. رهبران اصیل در عین هماهنگی کامل با محیط، برای درک خواسته‌ها و نگرانی‌های پیروان، به شم درونی خویش که حاصل تجربیات (گاه تلخ) آنان است رو می‌آورند. آن‌ها ضمن این که یک شخصیت متمایز فردی از خود بروزی دهند، بلدند چگونه جای را در دل فرهنگ نیرومند اجتماع یا سازمان باز کنند و چگونه از عوامل آن فرهنگ‌ها برای ایجاد تحولات بنیادی بهره ببرند»

دکتر محمد امین ریاحی در کتاب خود «فردوسی» می‌نویسد: «شاهنامه مجموعه تجارب تاریخی ایرانیان در اداره صحیح اجتماع و تأمین آسایش مردم است. خرد و دانش و ژرف بینی و باریک نگری حکیم فردوسی سبب گردیده که شاهکار او به صورت آیین کشورداری و درس فرمان روابی خردمندان‌ای درآید و منطبق با اصول صحیح مدیریت باشد. امروز هم فرمان روایان و زمام داران در همه جهان، حتی فرماندار و بخشدار ناحیه ای کوچک، می‌تواند از شاهنامه نکاتی در مدیریت توأم با عدالت بیاموزد».

شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی خرد را وجه آسمانی عشق می‌داند. وی در رساله مونس العشاق از زبان عشق می‌نویسد: «از محله روح آبادم، از درب حسن، خانه ای در همسایگی حزن دارم. پیشه من سیاحت است. صوفی مجردم، هر وقتی که روی به طرفی آرم. هر روز در منزلی باشم و هر شب جایی مقام سازم. چون در عرب باشم عشقم خوانند و چون در عجم آیم مهمرم خوانند. در آسمان به خرد مشهورم و در زمین به انیس معروفم».

زنده یاد منوچهر آتشی در مقاله ای با عنوان «همخوانی تاریخی شاهنامه» می‌نویسد: «خرد در اساطیر ایران»، «عقل» ابزاری مورد جدال منطقیون امروز نبوده، بلکه موهبتی آسمانی بوده که خداوند به ودیعه در انسان‌ها می‌گذاشته تا بتوانند با اهریمن جهل بستیزند و هرگز از این سلاح غافل نمانند». وی خرد را سلاحی برای مبارزه با اهریمن جهل برشمرد. پس دانایان کسانی هستند که از این موهبت الهی بیشتر بهره گرفته‌اند و طبیعی است کسانی که قرار است بر دیگران مدیریت و رهبری کنند باید در این راه پیشگام باشند.



یک پارچه آتش بود و شعرای یونان شدیدترین قطعات را بر ضد پارسیان به نظم می‌کشیدند که هنوز هم باقی است. البته در چنین شرایطی نباید انتظار داشت یک نفر یونانی در مدح و منقبت دشمن سخن بگوید. با همه این‌ها هر سه مورخ بزرگ به عظمت بیرون از اندازه کورش اعتراف کرده‌اند و در برابر فضایل اخلاقی بی‌نظیر او سر تسلیم فرود آورده‌اند.»

کورش هدف هایش را جوری تعریف می‌کرد که هر یک از افراد و گروه‌ها و طوایف و اقوام باور می‌کردند هدف او هدف خودشان است. دیگر این که او استراتژیست چیره دستی بود. کسی که بتواند برای رسیدن به هدف هایش آن همه قوم و قبیله و طایفه گوناگون را (که بسیاری از ایشان حتی زبان یک دیگر را نمی‌فهمیدند) در چنان مدت کوتاهی متحد کند، هنر و مهارت رهبری را در حد اعلا دارد. عامل اصلی شکست بسیاری از مدیران امروزی در همین است که بلد نیستند چگونه افراد و گروه‌های گوناگونی را که هر یک به نوعی بر سازمان اثر می‌گذارند یا از آن اثر می‌پذیرند گرد هم آورند، میان آنان فضای دوستی و همکاری ایجاد کنند و همگان را به سوی هدف مشترک رهنمون شوند. در توزیع دستاوردها نیز همه جا سخن از عدالت و گشاده دستی کورش در میان است. مهم‌ترین دستاورد عملیات کورش، آزادی بود که او آن را میان همگان به عدالت تقسیم کرد.

میخائیل دیاکونوف در کتاب تاریخ ایران باستان می‌نویسد: «کورش یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ باستان بوده و بر معاصران خود اثرات بسیار عمیقی گذاشته است. خصوصیات کورش که وی را به عنوان یک مرد سیاسی جلوه گر می‌سازد، بدین قرار است: شروع عملیات جنگی فوری در صورت لزوم (لشگرکشی علیه لیدی)، صبر و شکیبایی در مواردی که باید انتظار کشید و عجله نکرد (لشگرکشی علیه بابل)، توفیق دائم در جنگ‌ها (مدیریت استراتژیک)، توانایی جلب و جذب همه آن کسانی که به مساعدت و معاضدت آن‌ها نیاز داشت (مدیریت منابع انسانی) و بالاخره درک صحیح وظایف مربوط به انجام آن‌ها به نحو مطلوب و ماهرانه (مدیریت اجرایی)».

این‌ها همه نشانه‌های یک مدیر خردمند، پاک باخته و تصمیم گیر است. کسی که فره ایزدی دارد. در این جا بنا نیست به بزرگ داشت کورش یا تفاخر به داشتن این رهبر ملی بپردازیم. سخن بر سر این است که از لایه لای دانسته‌های تاریخی، با ژن فرهنگی و رفتار فردی و گروهی و اجتماعی و سازمانی پیشینیان خویش بیشتر آشنا شویم تا بتوانیم به کمک آن، شیوه‌ها و ابزارهای مدیریت امروزی را به درستی در اختیار آوریم و به کار بندیم، زیرا به کارگیری روش‌ها و ابزارهای مدیریت امروزی بدون آشنایی با این پیشینه ملی در کشوری چون ایران، درست مانند این خواهد بود که مهندسی بدون آزمایش لایه‌های زیرین سطح زمین، ستون‌های بنا را بر پا کند. پیداست چنین کاری با بیم بزرگ فروریختن همراه است و شاید دلیل ناکامی بسیاری از مدیران ما همین ناآگاهی از شالوده فرهنگی پیچیده و دور و درازمان باشد. □

برگرفته از نشریه رهیافت



رابرت کویین نیز در مقاله «لحظات پرشکوه» ورود به حالت رهبری غریزی» از این موهبت به عنوان «رهبری غریزی» یاد می‌کند، حالتی که در آن از هیچ کس تقلید نمی‌کنیم، بلکه رفتار ما از ارزش‌ها و توانایی‌های خود ما سرچشمه می‌گیرد، وی چهار کیفیت را لازمه رهبری غریزی می‌داند: نتیجه طلبی، درون نگری، همه محوری و معرفت نسبت به محیط.

آن چه کار را دشوار می‌کند خردورزی در عین قدرتمندی است و این همان کیفیتی است که امانوئل کانت (خلاف نظر افلاطون و پیتر کوزلوفسکی) آن را غیر ممکن می‌داند. به نظر او نوعی کاستی حرفه ای در سیاستگران و افراد اجرایی هست و نیز در فیلسوفان، که نمی‌گذارند یکی نقش دیگری را به عهده گیرد. سیاستگر چنان درگیر سیاست و مانورهای زیرکانه است که نمی‌تواند استدلال‌های عینی فلسفی را بی‌غرضانه دنبال کند. فیلسوفی هم که عمرش را به یافتن حقیقت فلسفی جهان گذرانده قادر نیست چنان که باید و شاید در میدان همکاری و موضوعات خاص مربوط به آن سیاستگری کند.

در تاریخ سرزمین ما به نظر می‌رسد کورش هخامنشی دارای آن «فره ایزدی» با آن معانی که فردوسی در شاهنامه بیان می‌دارد بوده است و کسی است که توانسته در عین قدرتمندی خرد را پیشه سازد. به گواهی دوست و دشمن، کورش نبوغ رهبری بی‌همتایی داشته و از این رو الگوی مناسبی برای پژوهش است. ابوالکلام آزاد در کتاب کورش بزرگ «ذوالقرنین» می‌نویسد: «فراموش نکنیم که مورخین بزرگ ثلاثه (هرودوت، گزنفون و کتزیاس) که تاریخ کورش را نوشته‌اند نه تنها با وی هم میهن و هم مذهب نبوده‌اند، بلکه با او و دولت او روابط دوستانه هم نداشته‌اند. کورش لیدی را شکست داد. شکست لیدی در حقیقت شکست قومیت و تمدن و مذهب یونان بود. جانشینان کورش (داریوش و خشایارشا و اردشیر) به یونان یورش بردند و آن کشور را فتح کردند. از آن تاریخ، یونان درحکم دشمن خونی پارس درآمد، مورخین ثلاثه کتب خود را در زمان اردشیر و پس از او نوشته‌اند، یعنی در عصری که عواطف و احساسات ملی یونان در برابر ایرانیان